

هشام و اعتقاد به تجسیم در روایات

فاطمه خان صنمی*
شعبان علی خان صنمی**

چکیده:

در دین مبین اسلام، تعلیم و تعلم از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. در قرن دوم، هم زمان با عصر امام صادق (ع) به دلیل مساعد بودن شرایط، زمینه نشر و گسترش معارف دینی فراهم شد و حضرت توانست افراد زیادی را در زمینه‌های گوناگون علمی از جمله علم کلام تربیت کند که به دفاع از معارف الهی بپردازند. هشام بن حکم از جمله این افراد است. هشام در برتو تعالیم و آموزه‌های اسلامی که از مکتب امام صادق (ع) کسب کرده بود، چنان اوج گرفت که سرآمد دانشمندان و متکلمان عصر خویش شد.

طبق اخبار اهل سنت، هشام قائل به تجسیم بوده و به روایاتی استناد می‌کنند که در منابع شیعه نیز وجود دارد. اطلاع از چند و چون این اخبار و بررسی میزان صحت و سقم و نیز مقصود اصلی از این اخبار، دغدغه این پژوهش است که سعی کرده با تشکیل خانواده حدیث، سیمای درخشان هشام را از انتساب به این تهمت‌ها منزه کند.

◀ کلیدواژه‌ها: کلام اسلامی، هشام بن حکم، توحید، تجسیم.

* دانشجوی ارشد کلام و عقاید، دانشگاه قرآن و حدیث قم / khansanamif@yahoo.com

** استادیار معارف دانشگاه علوم پزشکی قم

زندگی‌نامه

هشام بن حکم [ابو محمد هشام بن الحکم الکوفی] متوفای 199 ق، از بزرگ‌ترین متکلمان شیعه، و نخستین کسی است که با ادله کلامی و نظری مبحث امامت را مورد بحث قرار داده و حجّت‌های آسان ولی قانع‌کننده بر اثبات این موضوع یافته است. (خویی، 1410 ق، ج 19، ص 272) و از موالی کنده بود و با بنی شیبان به کوفه فرود آمده بود. در واسط نشو و نما یافت و در بغداد نیز تجارت می‌کرد. (نجاشی، 1407 ق، ص 433، ش 1164) در آغاز از مرجئه و از پیروان جهیم بن صفوان (مقتول 128 ق) بود، ولی بعدها از این فرقه برید و تشیع اختیار کرد و از بزرگ‌ترین یاران و شاگردان امام صادق علیه السلام شد. وی از شیعه قطعیه (یعنی از کسانی که بر خلاف واقفه به رحلت امام موسی کاظم علیه السلام قطع و یقین کرده و بعد از ایشان امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را امام می‌دانسته‌اند) محسوب و با واقفه، خوارج و معتزله، پیوسته در مناظره و گفت‌وگو بوده، و مردی بسیار حاضر جواب و در علم کلام حاذق بوده است. (خویی، 1410 ق، ج 19، ص 273) ایشان همچنین جزء مصنفان شیعه است که 29 کتابش معروف است. (نجاشی، 1407 ق، ص 433، ش 1164)

«هشام» در میان مردم قرن دوم، در علم کلام پیشگام بوده است. او از کسانی است که در مسئله امامت در میان اصحاب ائمه علیهم السلام برجستگی خاصی داشت و به همین عنوان ممتاز شد. ابن ندیم می‌گوید: هشام از کسانی بود که بحث درباره امامت را شکافت. (1417 ق، ص 263) مناظره معروف هشام با عمرو بن عبید گواهی بر این مطلب است. (مجلسی، 1403 ق، ج 48، ص 193، ش 1)

امام صادق علیه السلام جز تعداد کمی از شاگردانش، بقیه را از بحث و مناظره با مخالفان منع کرده بود، هشام با وجود سن کم در رأس کسانی بود که امام به آنان اجازه بحث و گفت‌وگوی علمی داده بود. (ابن ندیم، 1417 ق، ص 263)

علی بن اسماعیل میثمی، از متکلمان بزرگ امامیه و معاصر هشام که به دستور هارون در زندان بود، زمانی که از تعقیب هشام توسط مأمون مطلع شد، گفت: «انا لله و انا الیه راجعون؛ بر آنچه بر سر علم خواهد آمد، اگر هشام کشته شود. او بازوی ما، استاد ما و مورد توجه در میان ما بود.» (مجلسی، 1403 ق، ج 48، ص 193، ش 1)

هشام در منابع عامه

در برخی منابع عامه، نسبت‌هایی به این متکلم بزرگ شیعه داده شده است که نیاز به تأمل و بررسی دارد. اشعری در کتابش نقل کرده: هشام بن حکم بر این باور بوده است که خداوند جسم و دارای نهایت و حدی است، همچنین او دارای طول و عرض و عمق است. طول او مانند عرضش و عرض او مانند عمقش است. (اشعری، 1400ق، ص 31 و 207) علاوه بر این، او در جای دیگر کتابش گفته: هشام در یک سال در مورد خداوند پنج قول مطرح کرده است: یک بار او را هم چون بلور، یک بار همچون طلا و نقره گداخته شده، یک بار بدون صورت و یک بار هفت و جب به وجب‌های خودش معرفی کرده است. (همان، ص 33) همچنین گفته است که هشام می‌گوید: خداوند دارای بهترین اندازه است و بهترین اندازه، هفت و جب به وجب‌های خود اوست. (همان، ص 208)

خیاط معتزلی در انتصار می‌نویسد: «فکار رئیس رافضیان و دانشمند آنان هشام بن حکم به افکار دیصانیه آمیخته است؛ زیرا او به همصحبتی ابوشاکر دیصانی معروف بود. هشام قصد نابودی اسلام را داشت، طعنه در ارکان آن زد، توحید را فاسد کرد، زیرا به تجسیم قائل شد دلالت اجسام را بر حدوث باطل کرد چون پاره‌ای از اجسام را قدیم می‌دانست، پس به قصد نابودی رسالت گفت: ائت محمد ﷺ بعد از وفاتش مرتد شدند و مخالفت امر پیامبر نمودند. احکامش را تغییر دادند و جانشینش را عزل و قرآن را به زیاده و نقیصه، تحریف کردند به گونه‌ای که امروز محکم و متشابه، خاص و عامش معلوم نیست، این اعتقاد هشام و رافضیان است؛ این عقاید، کفر و الحاد خالص است و شخص بانصاف می‌فهمد که واضح آن، ارادهٔ ابطال دین و افساد آن را داشته است.» (بی تا، ص 84)

بغدادی می‌گوید: هشام بن حکم تصورش از معبود جسمانی است. (1415ق، ص 47) او همچنین از ابن راوندی حکایت کرده است که هشام در بعضی از کتبش گفته است بین خدا و اجسام محسوس، تشابهی از بعضی وجوه وجود دارد. (همان، ص 49) سفراینی نیز که در ابتدای کتابش به معرفی فرقه‌ها پرداخته، به عنوان یازدهمین فرقه از هشامیه یاد می‌کند و در تعریف آن می‌گوید: دو فرقه از اصحاب هشام بن حکم و

هشام بن سالم جوالیقی هستند که اعتقاد به تشبیه و تجسیم دارند. (1419ق، ص 34) سمعانی می‌گوید: هشامیه فرقه‌ای از غلات شیعه‌اند که قایل به تجسیم و تشبیه‌اند. (1408ق، ج 1، ص 394)

قاضی عبدالجبار معتزلی از ابوعلی جبایی آورده است: «بیشتر کسانی که این مذهب (وجود نص بر خلافت امیر مؤمنان علیه السلام) را تأیید کرده‌اند، قصدشان طعنه زدن بر دین اسلام بوده است، زیرا اگر از راه کفر و الحاد وارد می‌شدند جز عدۀ قلیلی، کسی از آنان نمی‌پذیرفت. پس برای پیشبرد اهداف خود این راه را انتخاب کردند همانند هشام بن حکم و... آنان از این حدّ تجاوز کردند و به ابطال توحید و عدل قیام کردند، زیرا هشام به تجسیم و حدوث علم و جواز بدا و جبر و تکلیف مالایطاق معتقد بود، اموری که با توحید و عدل سازگار نیست.» (قاضی عبدالجبار، 1385ش، ج 20، ص 38) علاوه بر این‌ها شهرستانی (1421ق، ج 1، ص 149)، مقدسی (1899ق، ج 1، ص 85 و 103)، ابن ابی الحدید (1381ق، ج 2، ص 223) و عسقلانی (1390ق، ج 2، ص 194) نیز در کتاب‌هایشان نظیر این یاوه‌گویی‌ها را به هشام نسبت داده‌اند.

بنا بر آنچه گذشت، روشن گردید که در منابع عامه، این دانشمند بزرگ شیعی به صراحت، قائل به تجسیم معرفی شده است.

روشن است که هشام بن حکم به سبب مخالفت با معتزله و پیوستن به اهل بیت علیهم السلام همواره مورد غضب پیروان مکتب خلافت باشد، بر این اساس نسبت‌های آنان درباره هشام هیچ سندی نمی‌تواند داشته باشد. همچنین به دلیل تبخّر هشام در ایراد سخن و اسکات خصم، کاملاً طبیعی است که دشمنان زیادی داشته باشد؛ برای مثال، در مناظره‌ای که با عمرو بن عبید معتزلی داشت (مجلسی، 1403ق، ج 48، ص 193، ش 1) و یا مناظره دیگری که در مسئله مشترک (امامت) با یحیی بن خالد برمکی که طی آن، یحیی سکوت اختیار کرد و قدرت پاسخ نداشت (سید مرتضی، 1414ق، ص 26) پرواضح است که این مناظره و شبیه این مناظرات، زمینه دشمنی در اردوگاه رقیب را فراهم می‌آورد به‌ویژه اینکه موضوع مورد بحث، موضوع مورد نزاع (امامت) بوده است.

نکته جالب توجه اینکه بیشترین حمله‌ها به این شخصیت شیعی از جانب معتزله بوده است. گذشته از این‌ها در منابع شیعی نیز روایاتی به چشم می‌خورد که نگاه ابتدایی

و سطحی به آن می‌تواند شاهدهی بر مدعای معاندان باشد، ولی اگر کسی حتی اندک اطلاعی در مورد شخصیت علمی و توحیدی هشام داشته باشد قطعاً به توجیه و تبیین این روایات پرداخته و به ظاهر روایت اکتفا نمی‌کند.

نسبت تجسیم به هشام در منابع شیعی

در روایتی از ابن ابی حمزه آمده که می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من از هشام بن حکم شنیدم که از شما روایت می‌کرد که خدا جسمی است، توپر، نورانی شناختنش ضروری و... حضرت فرمود: منزله باد، آن‌که کسی جز او نمی‌داند که او چگونه است، چیزی مانندش نیست و او شنوا و بیناست. محدود نمی‌شود، به حس در نمی‌آید، حواس درکش نمی‌کنند، چیزی بر او احاطه نمی‌کند، نه جسم است و نه صورت و نه ترسیم و نه محدود. (کلینی، 1375 ش، ج 1، ص 104، ش 1/ صدوق، 1416 ق، ص 98/ مجلسی، 1403 ق، ج 3، ص 301، ش 3)

محمد بن حکیم می‌گوید: برای موسی بن جعفر علیه السلام گفتار جوالیقی را بیان کردم و گفتار هشام بن حکم را حکایت نمودم: که خدا جسم است. حضرت فرمود: خداوند به چیزی شبیه نیست، چه دشنام و ناسزایی بزرگ‌تر است از گفته کسی که خالق همه چیز را به جسم یا صورت یا مخلوق یا محدودیت و اعضا توصیف کند، خداوند از این گفتار بسیار برتری دارد. (کلینی، 1375 ش، ج 1، ص 105، ح 4/ صدوق، 1416 ق، ص 99/ مجلسی، 1403 ق، ج 3، ص 303)

از ابن فرج هم نقل شده: به حضرت ابوالحسن علیه السلام نوشتم درباره قول هشام بن حکم که خدا جسم است و هشام بن سالم که او صورت است پرسیدم. حضرت نوشت: سرگردانی حیرت‌زده را از خود دور کن و از شیطان به خدا پناه ببر. (کلینی، 1375 ش، ج 1، ح 5/ صدوق، 1416 ق، ص 97/ مجلسی، 1403 ق، ج 3، ص 288/ صدوق، 1362 ش، ص 277)

یونس می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم: همانا هشام بن حکم سخنی سخت می‌گوید که من چند جمله‌اش را برای شما مختصر می‌کنم: او عقیده دارد که خدا جسم است، زیرا که چیزها دو قسم‌اند: جسم و عمل جسم: و درست نیست که

صانع چیزها عمل و کار باشد، ولی رواست که فاعل باشد، حضرت فرمود: وای بر او مگر نمی‌داند که جسم محدود و متناهی است و صورت هم محدود و متناهی است و چون جسم محدودیت دارد، فزونی و کاهش پیدا می‌کند و چون فزونی و کاهش پیدا کرد، مخلوق خواهد بود... (کلینی، 1375 ش، ج 1، ص 106، ش 6/ مجلسی، 1403 ق، ج 3، ص 203)

حمانی می‌گوید: به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم، هشام بن حکم عقیده دارد که خدا جسمی است که چیزی مانند او نیست و او دانا، شنوا، بینا، توانا، متکلم و ناطق است، و کلام و قدرت و علم در یک روش‌اند (عین ذات‌اند) هیچ کدام از آن‌ها مخلوق نیست. حضرت فرمود: خدا او را بکشد مگر نمی‌داند که جسم محدود است و کلام غیر متکلم است، پناه می‌برم به خدا و در حمایت او از این سخن بی‌زاری می‌جویم نه جسم است، نه صورت، و نه محدودیت دارد و هر چیز جز او مخلوق است به محض اراده و خواست او موجود شود، بدون کلام و حرکت خاطر و سخن زبانی. (کلینی، 1375 ش، ج 1، ص 1416 ق، ص 100/ مجلسی، 1403 ق، ج 3، ص 295)

محمد بن حکیم نیز گفته: برای حضرت ابوالحسن علیه السلام گفتار هشام جوالیقی را که خدا به صورت جوان آراسته است و نیز گفتار هشام بن حکم را بیان کردم. حضرت فرمود: همانا چیزی به خدا مانند نیست. (کلینی، 1375، ج 1، ص 8/ صدوق، 1416 ق، ص 97/ مجلسی، 1403 ق، ج 3، ص 300)

همان‌طور که دیده می‌شود، این دسته از روایات که در منابع شیعی نیز آمده، همگی حاکی از این است که هشام اعتقاد به جسمانیت خداوند متعال داشته است. آنچه به روشنی در این گزارش‌ها آمده، نقل قول دیگران درباره هشام است، اما اینکه خود هشام چگونه می‌اندیشیده و بازتاب آن در گفتار و آثار باقی مانده از وی چه بوده است، هیچ مشخص نیست، واقعیت این است که این گزارش‌ها نمی‌توانند حاکی از اعتقاد او باشند، سخنانی است که دیگران از او نقل کرده‌اند، دلیل بر اعتقاد داشتن او نیست!

با این حال آنچه برای ما مهم است، این است که در کنار این روایات، روایات متعارض با آن‌ها مقایسه و بررسی شود. بنابراین باید آن اخبار را هم در کنار این گزارش‌ها ذکر کرد و حاصل دلالت این دو گروه از روایات را بررسی کرد.

هشام و بررسی واقعیت در روایات

1. هشام و تربیت نوشیعیان

از هشام نقل شده: در مصر زندیقی بود که سخنان امام صادق علیه السلام به او رسیده بود. این شخص نزد امام صادق علیه السلام آمد در حالی که حضرت مشغول طواف بودند و بعد از مختصر آشنایی، صحبت با ایشان را به بعد از طواف موکول کردند. سپس امام علیه السلام با بیان شیوا و استدلال متین با زندیق وارد گفت‌وگو شدند که در نتیجه زندیق معترف شده و به دست حضرت ایمان آورد و گفت: پروردگار ما که آفریننده زمین و آسمان است آن‌ها را نگه داشته است. سپس به حضرت عرضه داشت: مرا به شاگردی بپذیر. امام علیه السلام در پاسخ به هشام فرمود: او را نزد خود بدار و تعلیمش بده. (کلینی، 1375 ش، ج 1، ص 72، ح 1) در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که چگونه می‌توان باور کرد امام صادق علیه السلام تربیت شخص تازه مسلمان را که انبوه باورهای غلط ذهنش را درگیر کرده، به انسانی واگذار کند که خود تصویر درستی از توحید ندارد؟!...

علاوه بر این، طبق نقل کلینی، حمران هم در آن مجلس حضور داشته آنجا که به امام علیه السلام گفت: فدایت شوم اگر زنادقه به دست تو مؤمن شوند، کفار هم به دست پدربت ایمان آوردند. (همان‌جا) این گزارش می‌رساند که امام علیه السلام در ارجاع مرد تازه مسلمان، هشام را بر حمران ترجیح داده است، بنابراین اگر هشام به توحید درستی دست نیافته بود و شخصیت مشکوکی داشت، چرا امام تعلیم آن شخص را به وی و نه به حمران واگذار کرد؟ البته حمران هم از شاگردان بزرگ حضرت و از اصحاب اجماع و خدمات ایشان به‌ویژه در حدیث موجب قدردانی است، اما گویا به دلیل تبخر هشام در این زمینه، حضرت ایشان را برای این امر انتخاب کرد، و این بیانگر تأیید و امضای امام است و همین برای ما کافی است.

2. هشام راوی روایات منع از تشبیه و تجسیم

در کتب حدیثی ما روایاتی وجود دارد که امام صادق علیه السلام به شدت نهی می‌کند از تشبیه بودن خداوند به مخلوقات و جالب اینکه راوی این روایات نیز هشام بن حکم است. از جمله این روایت:

هشام گوید: از جمله پرسش‌های زندیق از امام صادق علیه السلام این بود که خدا خشنودی و خشم دارد؟ حضرت فرمود: آری ولی خشنودی و خشم خدا طبق آنچه در مخلوقین پیدا می‌شود نیست... ذاتش یگانه و صفتش یکتاست. (همان، ج 1، ص 110، ش 6)

از هشام بن حکم نقل شده: امام صادق علیه السلام به زندیقی که از او پرسید: خدا چیست؟ فرمود: او چیزی است به خلاف همه چیز... او چیزی است به حقیقت معنی «چیز» جز اینکه جسم نیست، صورت نیست، دیده نشود، لمس نگردد و به هیچ یک از حواس پنج‌گانه درنیاید. در ادامه حضرت فرمود: خدا از دو حد تعطیل و تشبیه خارج است... سائل گفت: خدا کیفیت دارد؟ فرمود: نه زیرا کیفیت جهت صفت و احاطه است، ولی به ناچار او از جهت تعطیل و تشبیه خارج است، زیرا کسی که نفیث کند، منکرش گشته و ربوبیتش را رد کرده و ابطالش نموده است و هر که او را به چیز دیگری مانند سازد، صفت مخلوق ساخته شده‌ای را که سزاوار ربوبیت خداوند نیست، برایش ثابت کرده است. (همان، ج 1، ص 83، ش 6)

طبق این نقل کسی که خدا را به مخلوقات تشبیه کند و به عبارتی قائل به تجسیم باشد، آنچه را سزاوار ربوبیت خداوند است، رعایت نکرده و در توحید دچار ضعف و مشکل اساسی شده است. در حدیث دیگری آمده: هشام گوید از امام صادق علیه السلام راجع به سبحان الله پرسیدم، فرمود: منزّه داشتن خداست (از هر عیب و نقصی). (همان، ج 1، ص 144، ش 2)

3. هشام در نگاه معصوم

در روایتی آمده است که هشام راجع به اسمای خداوند و اشتقاق آنها از امام صادق علیه السلام پرسید. حضرت پس از تبیین این سؤال در پایان خطاب به هشام فرمود: ای هشام طوری فهمیدی که بتوانی دفاع کنی و در مبارزه با دشمنان ما و کسانی که همراه خدا چیز دیگری می‌پرستند، پیروز شوی؟ هشام عرض کرد: آری. فرمود: ای هشام خدایت بدان سود دهد و استوارت دارد. هشام گوید: از زمانی که از آن مجلس برخاستم تا امروز کسی در مباحثه توحید بر من غلبه نکرده است. (همان، ج 1، ص 87، ش 2) و این مهم قطعاً زمانی رخ می‌دهد که توحید ناب و صحیحی را فرا روی خود داشته باشد.

امام صادق علیه السلام درباره هشام فرمودند: کسی که از او و آثارش پیروی کند، از ما پیروی کرده و کسی که با او مخالفت کند و سخنانش را منکر شود، با ما مخالفت کرده و ما را منکر شده است. (کشی، 1348 ش، ص 278 ش 495) پرواضح است که آثار هر شخصی از عقیده اش ناشی می شود. اگر هشام به تجسیم اعتقاد داشت، باید گفت ما را به تجسیم دعوت کرده است؟!

روزی هشام در «منی» خدمت امام صادق علیه السلام رسید، در حالی که بزرگانی همچون حرمان بن اعین، قیس ماصر، مؤمن الطاق و افراد دیگر حضور داشتند. امام علیه السلام هشام را با اینکه دیگران از نظر سن از او بزرگتر بودند، بر آنان مقدم داشت و بالاتر نشانده این امر بر آنان گران آمد. امام علیه السلام برای توجیه کار خود فرمود: این هشام با قلب و زبان و دستش یاریگر ماست. (کلینی، 1375 ش، ج 1، ص 241 ش 2) روشن است کسی که قائل به تجسیم باشد، نمی تواند یاریگر اهل بیت علیهم السلام باشد! گذشته از این، کاربرد واژه قلب در این حدیث اشاره دارد به اعتقاد صحیح و عمیق قلبی هشام. سلیمان جعفری گوید: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم هشام بن حکم چگونه آدمی است؟

فرمود: خداوند او را رحمت کند، وی بنده ای ناصح بود، گروهی از اصحابش بر وی حسد بردند و او را در عقیده و روشش متهم کردند. (کشی، 1348 ش، ص 270 ش 486/ شوشتری، 1429 ق، ج 10، ص 530) به این قرینه، هشام هم از شر افراد حسود ایمن نبوده است و بنا به گفته مرحوم شوشتری چه بسا مراد از اتهام همین تهمت های ناروایی باشد که به ایشان وارد کرده اند. (شوشتری، 1429 ق، ج 10، ص 553)

4. هشام و عدم انکار معصوم

سیره عملی اهل بیت علیهم السلام چنین بوده است که مردم را در اشتباه نمی گذاشتند. اگر شخص فاسدالعقیده ای را می دیدند، عکس العمل نشان می دادند، انکارش می کردند و مردم را از مصاحبت با او منع می کردند. با توجه به این مطلب، در روایت ابن ابی حمزه، امام علیه السلام در پاسخ به شخص ناقل، هشام را انکار نکرده و نفرموده است که هشام دروغ می گوید یا اینکه خدا او را لعنت کند بلکه به تبیین صحیح مطلب پرداخته

است و در پاسخ فرمود: منزّه است آن‌که کسی جز او نداند که او چگونه است، چیزی ماندش نیست و او شنوا و بیناست. محدود نگردد، به حس در نیاید، سوده نشود، حواس درکش نکنند، چیزی بر او احاطه نکند، نه جسم است و نه صورت و نه ترسیم و نه محدود. (کلینی، 1375 ش، ج 1، ص 104، ش 1)

این بیان اشاره دارد به اینکه هشام چنین مطلبی را از امام علیه السلام روایت نکرده، بلکه شنونده، توهم نادرستی از موضوع داشته و حضرت هم همان توهم را رد کرده است نه شخص هشام را.

5. تعابیر مذمت‌آمیز برای تقیه

در برخی روایات آمده که معصوم علیه السلام در مقابل هشام موضع‌گیری کرده (همان، ج 1، ص 109، ش 7 / صدوق، 1416 ق، ص 100 / مجلسی، 1403 ق، ج 3، ص 295) که آن به دلایل قطعی، حمل بر تقیه بوده است، زیرا در مورد سایر اصحاب مانند زراره، چنین تعابیر مذمت‌آمیزی وجود دارد، چنان‌که امام صادق علیه السلام به فرزند زراره فرمود: سلام مرا به پدربرت برسان و بگو عیب‌جویی و نکوهش من به تو، به دلیل دفاع و صیانت از توست، چون دشمنان ما در مورد کسی که محبوب و مقرب ما باشد، از هیچ‌گونه آزاری دریغ نمی‌کنند و چون تو به محبت و خدمت به ما و خانواده ما معروف شده‌ای، خواستم به واسطه نکوهش‌ات، افکار دشمنان را از تو منصرف و شر آنان را از تو دفع کنم. (کشی، 1348 ش، ص 138 و 139، ش 221)

6. هشام و معارضه با معتزله

سید مرتضی، احتمال دیگری را مطرح کرده و گفته است: بیشتر اصحاب ما بر این باورند که هشام عبارت «جسم لا کالاجسام» را در مقام معارضه و مجادله با معتزله گفته است. بدیهی است آن کس که در مقام معارضه، امری را مطرح می‌کند، لزوماً معتقد به آن نیست. اعتقاد به جسمی نه مانند اجسام بودن بدون هیچ‌گونه اختلافی مستلزم تشبیه نبوده، ناقض اصلی نیست. همان‌گونه که متعرض فرعی از فروع دین نیز نخواهد بود و تنها اشتباهی در تعبیر است که نفی و اثبات آن به لغت برگشت می‌کند. (سید مرتضی، 1419 ق، ج 1، ص 84)

7. سخن مخالف در مقام الزام هشام

کراجکی در رد انتساب تجسیم به هشام گفته است: مخالفان هشام در مقام الزام او چنین سخنی را به وی نسبت داده‌اند. هشام بر این باور بوده که «فاعل جسم، جسم است.» مخالفان وی در مقام الزام او گفته‌اند: اگر فاعل جسم، جسم است، پس خداوند هم که فاعل جسم است، جسم و دارای طول و عرض و عمق خواهد بود. اما هرگز هشام سخنی از مماثلت خداوند با اجسام نگفته است، بلکه اگر او به مماثلت معتقد بود، این الزام وجهی نداشت. (کراجکی، بی تا، ج 1، ص 199)

8. تشابه اسمی

احتمال دیگر در انکار اعتقاد تجسیم هشام آن است که گفته شود انتساب این قول به هشام از خلط وی با هشام بن عمرو فوطی سرچشمه می‌گیرد، زیرا او و پیروانش قائل به تجسیم بودند. (اسد حیدر، 1390ق، ج 3، ص 90)

9. اعتقاد قبلی

احتمال دیگری که در رد این نسبت بیان شده، این است که شاید این اعتقاد، قبل از استبصار و شیعه شدن هشام بوده و پس از آن هشام دست از این عقیده برداشته است. (مجلسی، 1403ق، ج 3، ص 290)

به نظر می‌رسد این قول نمی‌تواند چندان صحیح باشد، زیرا در گزارشی - که قبلاً شرح آن گذشت - آمده است که امام صادق علیه السلام در خیمه‌ای در «منی» هشام را حتی در دوران نوجوانی بر بزرگان اصحاب خود مقدم داشت و بالاتر نشانده. (کلینی، 1375ش، ج 1، ص 241 ش 2)

طبق این حدیث، هشام از نوجوانی در رکاب حضرت بوده است و قبل از آن کودک و خردسالی بوده که علم کردن سخن و عقیده‌اش بی‌معنی است.

10. توثیقات دانشمندان رجالی

گذشته از این‌ها، تمامی دانشمندان رجالی شیعه، شخصیت هشام را توثیق کرده و در هیچ یک از کتب رجالی، تضعیفی به ایشان راه پیدا نکرده است. (نجاشی، 1407ق، ص 433/کشی، 1348ش، ص 256)

11. یکسان نبودن توان اندیشه ورزی اصحاب

نکته دیگری که به رد عقیده تجسیم از هشام دامن می‌زند، یکسان نبودن توان اندیشه‌ورزی اصحاب، به این مفهوم که همگان توان درک و تحمل تمام گونه‌های معارف موجود نزد اهل بیت علیهم‌السلام را ندارند، است. مرحوم کلینی در حدیثی به روشنی بدین موضوع پرداخته است: «لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله» (کلینی، 1375 ش، ج 1، ص 401، ش 2) نظیر این داستان در مورد یونس بن عبدالرحمن، از اکابر اصحاب اجماع وجود دارد. طبق نقل کشی، گروهی از اهل بصره نزد امام رضا علیه‌السلام آمدند، در حالی که یونس نزد امام رضا علیه‌السلام بود. امام علیه‌السلام یونس را به اتاکی راهنمایی کرد و از یونس خواست تا زمانی که امام اجازه خروج ندادند، یونس در همان‌جا بماند، سپس بصریون وارد شدند و شروع کردند به بدگویی و طعن به یونس. در تمام این مدت، حضرت متفکرانه سرش را به زیر انداخت و سکوت اختیار کرد. آن‌ها هر آنچه خواستند، گفتند و رفتند. سپس امام به یونس اجازه خروج داد. در این هنگام، یونس گریان وارد شد و خطاب به امام علیه‌السلام گفت: فدای تو شوم من از این مطلب دفاع می‌کردم، و این چنین است وضع من در بین دوستانم. حضرت فرمود: «حدث الناس بما یعرفون، واترکهم مما لا یعرفون، کأنک ترید أن تکذب علی الله فی عرشه.» (کشی، 1348 ش، ص 478، ش 924) همچنین زمانی که یونس از بدگویی‌های اصحاب نزد امام رضا علیه‌السلام شکایت می‌کند، حضرت در پاسخ می‌فرماید: «دارهم فإن عقولهم لا تبلغ» (همان، ص 488، ش 929) و در جای دیگری که حکم به تکفیر یونس داده و او را زندیق خواندند. حضرت فرمود: «رفق بهم فان کلامک یدق علیهم.» (همان، ص 488، ش 928)

احتمالی دیگری که در اینجا مطرح است، این است که شاید به گواه تاریخ آنچه در مورد یونس اتفاق افتاده، در مورد هشام نیز اتفاق افتاده باشد و او نیز مانند یونس از معارفی سخن می‌گفته که دیگران از درک آن عاجز بودند، به همین دلیل حکم به تکفیرش دادند.

12. بررسی سندی روایات

از این‌ها گذشته در بررسی سندی احادیث تجسیم، گفته شده: مجموعه این احادیث

از نظر سندی بی اعتبارند. (خویی، 1410ق، ج 19، ص 293) و علامه مجلسی فقط روایت اول را موثق دانسته و روایات دیگر را تضعیف یا در آن متوقف شده است. (مجلسی، 1363ش، ج 1، ص 100 و ج 4، ص 50 و...)

در آخر نیز، اگر فقط شخصیت علمی هشام را در نظر بگیریم، قول ملاصدرا بسیار کارگشاست. به باور برخی نظیر ملاصدرا، منزلت هشام بالاتر از آن است که آنچه را بیشتر مردم در حق خداوند می دانند، هشام نداند. یا چنین دروغی را به ائمه نسبت دهد و تجسیم را از ایشان روایت کند؛ بنابراین، راهی جز این نیست که برای سخنش، صورتی صحیح، راهی دقیق و معنایی عمیق باشد. (ملاصدرا شیرازی، 1367ش، ص 195)

نتیجه گیری

گزارش های رسیده درباره اعتقاد تجسیم هشام اتهامی بیش نیست. مبانی کلامی و اعتقادی این دانشمند شیعی که در حوزه علمی امام صادق علیه السلام پرورش یافته، از هرگونه شرک یا تشبیه و تجسیم منزّه است. دلایل این اتهام و حمله ها که بیشتر از سوی معتزله مطرح شده و نیز آن دسته از روایات که در صدد القای چنین معنایی هستند، با آگاهی و آشنایی با زمان و فضای آن دوران قابل فهم است. جمع بندی گزارش ها که در متن آمده، هشام را از اعتقاد به تجسیم و نظایر آن مبرا، و شخصیت برجسته او را از باورهای ناشایست منزّه می داند.

منابع

1. ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ قم: دارالکتب العلمیه، 1381ق.
2. ابن الندیم؛ الفهرست؛ بیروت: دارالمعرفه، 1417ق.
3. اسد حیدر؛ الامام الصادق و المذاهب الاربعه؛ بیروت: دارالکتب العربی، 1390ق.
4. اسفراینی، ابومظفر؛ التبصیر فی الدین؛ بی جا: المكتبة الازهریة للتراث، 1419ق.
5. اشعری، ابوالحسن؛ مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین؛ بی جا: بی نا، 1400ق.
6. بغدادی، عبدالقاهر؛ الفرق بین الفرق؛ بیروت: دارالمعرفه، 1415ق.
7. خویی، ابوالقاسم؛ معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه؛ قم: مرکز نشر آثار الشیعه، 1410ق.
8. خیاط، ابوالحسن؛ الانتصار و الرد علی ابن الراوندی الملحد؛ قاهره: مکتبة الثقافة الدینیة، بی تا.
9. سید مرتضی، علی بن طاهر؛ الشافی فی الامامة؛ تهران: مؤسسه الصادق، 1419ق.

124 □ دو فصلنامه حدیث پیژوهی، سال پنجم، شماره دهم، پاییز و زمستان 1392

10. _____؛ الفصول المختاره؛ بیروت: دارالمفید، 1414ق.
11. سمعانی مروزی، ابومظفر منصور؛ الانساب؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، 1408ق.
12. شوشتری، محمدتقی؛ قاموس الرجال؛ قم: آل البيت، 1429ق.
13. شهرستانی، عبدالکریم؛ الملل و النحل؛ بیروت: المكتبة العصریه، 1421ق.
14. شیخ صدوق، محمد بن علی؛ التوحید؛ قم: جامعه المدرسین، 1416ق.
15. _____؛ آمالی؛ قم: کتابخانه اسلامی، 1362ش.
16. عسقلانی، ابن حجر؛ لسان المیزان؛ بیروت: مؤسسه الاعلمی، 1390ق.
17. کشی، محمد بن عمر؛ رجال کشی؛ مشهد: دانشگاه مشهد، 1348ش.
18. کراجکی، ابوالفتح؛ کنز الفوائد؛ بی جا: مکتبه المصطفوی، بی تا.
19. کلینی، محمد بن یعقوب؛ اصول کافی؛ ترجمه سید جواد مصطفوی، تهران: گلگشت، 1375ش.
20. قاضی عبدالجبار معتزلی؛ المغنی؛ قاهره: دارالمصریه للتالیف و الترجمه، 1385ش.
21. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1403ق.
22. _____؛ مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1363ش.
23. مقدسی، مطهر بن طاهر؛ البدء فی التاریخ؛ بیروت: دار صادر، 1899ق.
24. ملاصدرای شیرازی، محمد بن ابراهیم؛ شرح اصول کافی؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1367ش.
25. نجاشی، احمد بن علی؛ رجال نجاشی؛ قم: جامعه مدرسین، 1407ق.